الرایة

روزنامه سیاسی هفتگی

همانا بر مردم سودان واجب است که نسبت به نقشه‌ها و توطئه‌های آمریکا برای جداسازی دارفور هشیار و آگاه باشند، در دام فریب و گمراه‌سازی که پیش‌تر در جنایت تجزیه جنوب سودان گرفتارش شدند فرونیفتند و در جهت قطع دستان آمریکا و دیگر دولت‌های استعمارگر مجاهدت ورزند و این مهم با واداشتن اهل قدرت و شوکت به نصرت به حزب‌التحریر برای برپایی خلافت راشده بر منهج نبوت محقق می‌گردد؛ خلافتی که نه تنها مانع از تکه‌تکه شدن سودان خواهد شد، بلکه آن را با سایر سرزمین‌های اسلامی پیوند داده و متحد خواهد ساخت تا به هژمونی و استیلای کفار استعمارگر پایان بخشد و هدایت، نور و رحمت الهی را در پهنه جهانی که سرمایه‌داری آن را از گمراهی، تباهی و به بردگی کشیدن مستضعفان آکنده ساخته است، بگستراند.

در این شماره می خوانید :

نشستی دیگر در قالب (۵+۱)...۲

خوانشی در زوایای پنهان آماده‌باش امنیتی و گفتمان جنگ‌طلبانه فزاینده اروپا علیه روسیه...۲

توافق‌نامه همکاری دفاعی میان اردن و فرانسه؛ وارد کردن نیروهای اردن به کام منازعه استعماری...۳

جنگ آمریکا و ایران؛ میان قدرتی سرکش و نیرویی نوظهور...۴

در آستانه زایش نظم نوین؛ جهان آبستن کدامین تحول است؟...۴

چهارشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۸ ه‌ق ، ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶ م ، ۱۵ مهر ۱۴۰۵ ه.ش | پیشوایی که هرگز به پیروانش دروغ نمی گوید | شماره : ۶۲۰ | تعداد صفحه : ۴

مقاله برگزیده

علل اختلافات و تنش میان ترکیه و یونان

استاد اسعد منصور

شدت تنش‌ها میان ترکیه و یونان در پی بازدید کریاکوس میتسوتاکیس، نخست‌وزیر یونان، در روزهای ۱۱ و ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۶ از جزایر یونانی واقع در فاصله بسیار نزدیک به مرزهای ترکیه در دریای مدیترانه و سرکشی به نیروهای مستقر در آن‌ها به‌ویژه جزیره «میس» (کاستلوریزو) که تنها ۲ کیلومتر از سواحل ترکیه فاصله دارد، بالا گرفت. این اقدام پرده از حضور سربازان در جزایری با موقعیت غیرنظامی برداشت؛ امری که ترکیه را به واکنش و گسیل نیرو به مناطق هم‌جوار واداشت.

یونان به دست فاتحان عثمانی فتح گردید و نزدیک به ۴۰۰ سال با عدل و داد اسلام اداره شد. اما چنین رقم خورد که بریتانیا، فرانسه و روسیه علیه خلافت عثمانی هم‌پیمان شدند و علیه آن جنگ به راه انداختند تا پای آن را از یونان قطع کردند و در سال ۱۸۳۰ به یونان استقلال بخشیدند. با این وجود، بسیاری از این جزایر تا جنگ جهانی اول در قلمرو خلافت عثمانی باقی ماند.

مصطفی کمال ویرانگر خلافت و شریعت، در معاهده لوزان در سال ۱۹۲۳ میلادی، از آن جزایر به سود یونان چشم پوشید و تنها به همان جزایری بسنده کرد که بریتانیا و فرانسه برای ترکیه در نظر گرفته بودند؛ با علم به اینکه برخی از این جزایر نزدیک به ۶۰۰ کیلومتر از خاک یونان فاصله دارند، اما فاصله آن‌ها تا سواحل ترکیه در دریای اژه به ۲ کیلومتر می‌رسد؛ دریایی که حدود ۱۸۰۰ جزیره کوچک و بزرگ و صخره‌های دریایی را در بر می‌گیرد، که از آن میان ۱۰۰ جزیره مسکونی است و مساحت ۲۴ جزیره به بیش از ۱۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد.

محورهای بنیادین این اختلافات در موارد زیر خلاصه می‌گردد:

- بسیاری از جزایر هنوز سرنوشت نهایی‌شان تعیین نگشته است؛ ترکیه خواهان آنهاست، اما یونان نمی‌پذیرد و تنها آنچه را معاهده لوزان برای ترکیه به رسمیت شناخته قبول دارد.
- منازعه بر سر جزایری موسوم به «جزایر دوازده‌گانه»، که در واقع ۱۴ جزیره هستند، به همراه ده جزیره کوچک و صخره‌های دریایی.
- اختلاف بر سر مرزهای آبی؛ چراکه یونان خواهان گسترش آن به ۱۲ مایل دریایی است و ترکیه با آن مخالفت می‌ورزد.
- اختلاف بر سر نظامی‌سازی جزایر زیر عنوان به اصطلاح «نقض وضعیت غیرنظامی جزایر شرق اژه از سوی یونان»؛ ترکیه حضور نظامی یونان در این جزایر نزدیک به خود را رد می‌کند و آن را خلاف معاهده صلح پاریس در سال ۱۹۴۷ می‌داند که بر عدم استقرار نظامی در این جزایر تصریح دارد، در حالی که یونان به بهانه تهدیدهای امنیتی متوسل می‌شود.
- مسئله قبرس؛ جزیره‌ای که دو بخش گشته است. یونان از بخش یونانی‌نشین جنوبی که از اعتراف بین‌المللی برخوردار است حمایت می‌کند و در پی الحاق بخش شمالی به آن است؛ بخشی که در آن کشور قبرس شمالی اعلام موجودیت کرده و تنها از سوی ترکیه اعتراف شده است، کشوری که با حضور نزدیک به ۳۰ هزار سرباز مستقر از آن پاسداری می‌کند.
- اتصال شبکه برق میان یونان و بخش یونانی قبرس؛ ترکیه موافقت خود و لحاظ شدن شروطش در این پرونده را خواستار است.
- همکاری‌های نظامی میان یونان و رژیم یهود؛ پهنه‌ای که شاهد رزمایش‌های دریایی مشترک میان دو طرف بوده است. همچنین در تاریخ ۲۰۲۶/۰۸/۳۱ توافقی برای ایجاد سامانه دفاع هوایی موسوم به «سپر آشیل» اعلام گردید.

یونان اختلافات خود با ترکیه را دامن می‌زند و به‌ویژه زمانی به خطونشان کشیدن روی می‌آورد که با بحران‌ها و مسائل درونی دست‌به‌گریبان است. از آنجا که در نیمه نخست سال آینده انتخابات سراسری برگزار خواهد شد، به نظر می‌رسد نخست‌وزیر آن به همین سبب دست به بازدید از جزایر یونانی در فاصله‌ای بسیار نزدیک با مرزهای ترکیه در دریای مدیترانه زد؛ از جمله جزیره میس که در ۲ کیلومتری سواحل ترکیه واقع است و حضور سربازان یونانی در این جزیره را علنی ساخت؛ جزیره‌ای که معاهدات دوجانبه استقرار نظامی در آن را قدغن دانسته است.

ادامه صفحه ۳

محنت مسلمانان روهینگیا در سیاهه فراموشی

استاد بلال المهاجر–ولایت پاکستان



آن‌گاه که در اینجا به محنت مسلمانان برمه که از ستم حاکمان بودایی‌اش آراکان تمرکز دارد؛ ایالتی کهن و ساحلی که بر مرزهای جنوب آسیا و جنوب شرق آن جای گرفته است. به برکت موقعیت ساحلی‌اش بر خلیج بنگال، آراکان کانون مهمی برای بازرگانی دریایی میان برمه و جهان خارج به شمار می‌رفت. از دیدگاه تاریخی، بازرگانان مسلمان از سرزمین‌های عربی دعوت به سوی اسلام را از سده نهم میلادی به مناطق ساحلی جنوب شرقی بنگال هم‌جوار با آراکان به ارمغان بردند. مسلمانان طی سده‌های متمادی درمی‌یافتند که دادوستد هرگز نباید آنان را از غنیمت شمردن فرصت برای دعوت به اسلام بازدارد و بدین‌گونه شمار فراوانی از مشرکان بودایی به اسلام گرویدند. از این‌رو، مردم روهینگیا ریشه‌های تاریخی خویش را به آن دوران پیوند می‌زنند و تا به امروز بر عهد خویش با اسلام وفادار مانده‌اند.

ریشه‌های دشمنی بودائیان با روهینگیا به بریتانیای خبیث بازمی‌گردد؛ چراکه، ملت‌های آسیا در کل به ویژگی‌های آرامش و صلح‌آمیز بودن شناخته می‌شدند و اسلام قرن‌های متمادی بر این پهنه، از جمله شبه‌قاره هند، حکم راند بدون آنکه شورش‌ها، آشوب‌ها یا منازعاتی در هیئت طایفه‌گری، مذهب‌گرایی یا جنگ دینی در آن رخ دهد. اما چون بریتانیای پلید در مقام استعمارگر به منطقه و از جمله شبه‌قاره هند درآمد، بر پایه خوی دیرینه خویش با برانگیختن شکاف‌های نژادی، قبیله‌ای و عقیدتی، ساختار بومی را متلاشی ساخت و میراثی از عداوت پایدار به جای نهاد. این استعمارگر، فلسفه‌های بودایی، هندو و سیخ را از شعبده‌ها و خرافات شرک‌آمیز به «ادیان» دگرگون ساخت تا بتواند مردمان را با تکیه بر اختلاف آیین‌هایشان به جان یکدیگر بیندازد و بدین‌سان راه تسلط، گردن‌کشی و استیلای خود را بر آنان هموار سازد؛ سیاستی که همواره خوشایندترین روش برای مستعمران بوده است. از این‌رو، عامل اعتقادی به سبب دیگر این کینه‌توزی مبدل گشت؛ عاملی که در کلام الله سبحانه‌وتعالی تجلی یافته است: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» «مسلماً سرسخت‌ترین مردم

ادامه صفحه ۳

یمن را رهایی نیست مگر با رهایی از ابزارهایی که راه نفوذ و سلطه دولت‌های استعمارگر را بر آن هموار می‌سازند

منازعه آنگلوآمریکایی در یمن به شدت شعله‌ور است، اما با ابزارها و کارگزاران منطقه‌ای و محلی؛ مردم آن هیزم این آتشند و دهها سال است از تلخی آن رنج می‌برند. این ابزارهای دست‌نشانده به همان اندازه که در پی منافع شخصی خویشند، به سرنوشت مردم کمترین بهایی نمی‌دهند. از این‌رو، یمن را رهایی نیست مگر با رهایی از این ابزارها؛ همان مهره‌هایی که بقا و گسترش دامنه نفوذ دولت‌های استعمارگر متخاصم را میسر می‌سازند و این مهم محقق نخواهد شد مگر با برپایی دومین خلافت راشده بر منهج نبوت؛ همان که الله سبحانه‌وتعالی بدان وعده فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» «الله به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده فرموده است که آنان را قطعاً در زمین جانشین سازد» و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدان بشارت داده‌اند:«ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ» (روایت احمد، طیالسی و بزار). از این‌رو، ما اهل یمن را که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با کلام خویش آنان را ستودند و فرمودند: «الْإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا» «ایمان در اینجاست، در یمن» (روایت بخاری) و فرمودند: «الْفِقْهُ يَمَانٍ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ» «فهم عمیق دین در یمن است و حکمت یمانی است» (روایت بخاری و مسلم)؛ فرا می‌خوانیم تا به یاری ما در حزب‌التحریر برخیزند تا همگی برای تحقق وعده الله سبحانه‌وتعالی، آن نیرومند شکست‌ناپذیر و بشارت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تلاش ورزیم و به رستگاری در دو سرا نائل آییم، که همانا این است رستگاری بزرگ.

چرا فرماندهان ارتش‌های ما با سران ارتش‌های دشمنان گردهم می‌آیند؟

رسانه‌های خبری اخیراً از نشستی محرمانه و پشت درهای بسته میان فرماندهان ارتش‌های عربستان سعودی، امارات، بحرین، کویت، قطر، اردن و مصر با دریاسالار برد کوپر، فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا (سنتکام) و ژنرال ایال زامیر، رئیس ستاد کل ارتش رژیم یهود پرده برداشتند؛ نشستی که بر پایه گزارش پایگاه خبری «آکسیوس»، در آلمان و بدون آگاهی وزارت دفاع این کشور برگزار گردید. همچنین بر اساس گزارش این پایگاه، دریاسالار برد کوپر به کشورهای شرکت‌کننده اطمینان بخشیده است که ارتش آمریکا به‌رغم حملات ایران که پایگاه‌های آمریکایی در منطقه را هدف قرار داد، نیروهای خود را خارج نخواهد کرد. وی همچنین حاضران در جلسه را در جریان طرح آمریکا برای گسترش تردد کشتی‌ها در تنگه هرمز قرار داد. از سوی دیگر، مقامی در رژیم یهود تصریح کرد که ژنرال ایال زامیر شرکت‌کنندگان را از عملیات ارتش رژیم یهود در جبهه‌های گوناگون آگاه ساخته است. طبق بیانیه منتشرشده از سوی سنتکام، فرماندهان فرصت‌های تقویت همکاری‌های امنیتی در خاورمیانه را مورد بحث و بررسی قرار دادند.

در برابر این اقدام ننگین فرماندهان ارتش‌های مسلمانان، بیانیه مطبوعاتی صادرشده از سوی دفتر رسانه‌ای مرکزی حزب‌التحریر بر نکات زیر تأکید ورزید:

نخست: امت انتظار داشت این فرماندهان گرد هم آیند تا خیانت‌های حاکمان خویش و توطئه‌چینی آنان با دشمنان امت را به نظاره بنشینند و بر برکناری آنان و بیعت با خلیفه‌ای واحد برای مسلمانان هم‌پیمان شوند؛ اما آنان پای بر جای پای حاکمانشان در خیانت و توطئه علیه امت نهادند و با رئیس ستاد ارتش یهود همان‌ها که دست‌هایشان هنوز از خون مسلمانان در فلسطین، لبنان و سوریه خشک نگشته است، دیدار کردند. آنان با فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا نشستند؛ همان قاتلان مسلمانان در عراق، افغانستان، یمن و ایران!

دوم: تحرکات آمریکا در سرزمین‌های اسلامی با هدف تحکیم سلطه بر این مناطق، گسترش نفوذ بر گذرگاه‌های راهبردی و بیرون راندن رقبای سنتی اروپایی‌اش صورت می‌پذیرد. آمریکا در این راهبرد، این فرماندهان نظامی را درست همانند حاکمان مزدور، به ابزارهایی محض برای پیشبرد این سیاست بدل ساخته است.

سوم: آمریکا در پی آن است تا رژیم یهود را به بخشی بنیادین از ساختار امنیتی منطقه تبدیل نماید و این فرماندهان نشستند و به سخنان رئیس ستاد کل رژیم یهود که از عملیات‌های رژیم نامشروعش در جبهه‌های مختلف سخن می‌گفت گوش فرا دادند، گویی این عملیات‌ها در بلاد خیلی دور رخ می‌دهد نه در قلب سرزمین‌های خود ایشان! اگر در وجود یکی از آنان ذره‌ای حیا باقی بود، هرگز رضایت نمی‌داد در نشستی بنشیند که غایت آن تقویت همکاری‌های امنیتی از چشم‌انداز آمریکا است.

این بیانیه به آن فرماندهان و سایر صاحب‌منصبان نظامی در بلاد مسلمین و کسانی که آنان را تأیید کرده یا در برابر کردارشان مهر خاموشی بر لب نهاده‌اند، چنین هشدار داد: دفتر رسانه‌ای مرکزی حزب‌التحریر به آن فرماندهان، به تمامی صاحب‌منصبان نظامی در سرزمین‌های اسلامی، به هر که با دشمنان علیه امت دست به توطئه می‌زند و در خیانت بدان شریک است و به هر کس که در برابر خیانت‌های حاکمان فرومایه سکوت پیشه می‌کند هشدار می‌دهد؛ به همه آنان از فرجام خیانت‌هایشان در دنیا و آخرت انذار می‌دهد. پس ای فرماندهان نظامی، در کار خویش درنگ کنید، به صف امت بازگردید، به درگاه الله سبحانه‌وتعالی توبه نمایید و برای سرنگونی این حاکمان دست‌نشانده و بیعت با خلیفه‌ای یگانه بشتابید تا امت را در سایه‌سار خلافت راشده بر منهج نبوت یکپارچه سازد.

این بیانیه مطبوعاتی در فرجام با تبیین این حقیقت پایان یافت: و این حزب‌التحریر، پیشاهنگی که هرگز به اهل خویش دروغ نمی‌گوید، دست برادری و بیعت خود را به سوی هر مخلصی از فرزندان امت و فرماندهان آن دراز می‌کند تا او را برای برپایی خلافت بر منهج نبوت یاری رسانند؛ که همانا عزّت دنیا و آخرت و رضایت الله سبحانه‌وتعالی در آن نهفته است.

نظرات سیاسی

نشستی دیگر در قالب (۵+۱)

استاد هارون عبد الحق



در برهه کنونی، نشست‌های سران در قالب فرمت (۵+۱) که نمایانگر همکاری با کشورهای آسیای میانه است، رو به گسترش چشمگیری نهاده است. علت این امر به رخدادهای خطیری بازمی‌گردد که جهان شاهد آن است؛ دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی، منازعات خونین، جنگ‌های اقتصادی، تحریم‌ها و انسداد شاهراه‌های بازرگانی حیاتی، همگی از عواملی به شمار می‌روند که بر وزن و اهمیت آسیای میانه می‌افزایند. به تعبیر دیگر، اهمیت آسیای میانه به عنوان بازاری مضاعف برای صادرات کالاها و خاستگاهی غنی برای تأمین منابع، به‌ویژه عناصر و فلزات کمیاب، فزونی یافته است. از این‌رو، نشست‌های فرمت (۵+۱) به سطح مشارکت رؤسای کشورها ارتقا یافته است؛ چراکه، این دست نشست‌ها مسیر همکاری هم‌زمان با تمامی کشورهای این منطقه را به جای تعامل جداگانه با هر کشور هموار می‌سازد.

در همین چارچوب، کره جنوبی نیز تراز همکاری‌های خود با کشورهای آسیای میانه را به مرحله‌ای جدیدی رسانده است. در ۱۶ سپتامبر، نخستین اجلاس سران با حضور رئیس‌جمهور کره جنوبی و رؤسای جمهور پنج کشور آسیای میانه قرقیزستان، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان در سئول برگزار گردید. این نشست حلقه‌ای تازه به زنجیره نشست‌های ۵+۱ افزود و با سلسله دیدارهای دوجانبه در بازه‌ای سه‌روزه به فرجام رسید؛ بستری که در آن بیش از ۷۰ توافق‌نامه و یادداشت تفاهم در عرصه‌های انرژی، معادن، زیرساخت‌ها، فناوری و سرمایه‌گذاری به امضا رسید.

در اصل، این سازوکار همکاری پدیده‌ای بی‌سابقه نیست؛ «مجمع همکاری کره جنوبی و آسیای میانه» در سال ۲۰۰۷ پایه‌گذاری شد و در آغاز در سطح معاونان وزیر امور خارجه تشکیل می‌گردید و سپس به سطح وزرا ارتقا یافت. با این حال پیش از این هرگز اجلاسی در تراز رؤسای جمهور تشکیل نگشته بود.

انگیزه‌ها و دلایل متعددی کره جنوبی را برمی‌انگیزد تا سطح این همکاری را تا این حد ارتقا بخشد. بنیادی‌ترین عامل، «منابع» است؛ چراکه منابع طبیعی این کشور محدود بوده و از همین روی، بر واردات مواد خام از خارج تکیه دارد. از سوی دیگر، دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی و تنش‌هایی که جهان امروز دستخوش آن است، زنجیره‌های تأمین این منابع را تحت تأثیر قرار داده و تهدیدها و خطرات گوناگونی پدید می‌آورد. بنابراین، این کشور فقیر از منابع طبیعی می‌کوشد خاستگاه‌های تأمین نفت، اورانیوم و دیگر فلزات دارای اهمیت راهبردی را تنوع بخشد.

از سوی دیگر، جایگاه مسلط چین در این بخش است؛ برتری بنیادین چین نه فقط در استخراج فلزات، بلکه در فرآوری عناصر نادر خاکی و فرآوری محصولات با فناوری پیشرفته از آن‌ها نهفته است. در حال حاضر، حدود ۳۸ تا ۴۴ درصد از ذخایر کشف‌شده عناصر نادر خاکی جهان نزدیک به ۴۴ میلیون تن در چین متمرکز است. همچنین این کشور حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد از تولید سالانه جهانی را به خود اختصاص داده است. اما در حوزه فرآوری و تصفیه مواد خام، جایگاه چین از این نیز فراتر می‌رود؛ به‌گونه‌ای که تا ۹۰ درصد بازار جهانی فرآوری عناصر نادر خاکی را در دست دارد.

این شرایط، کشورهای دیگر و از جمله کره جنوبی را وابسته به فناوری‌های چین می‌سازد؛ وضعیتی که چین می‌تواند با بهره‌گیری از آن، برای پیشبرد منافع خویش ابزار اعمال نفوذ ایجاد کند.

نمونه عینی این وضعیت را می‌توان به وضوح در واقعیت دید؛ به عنوان مثال ژاپن که رقیب چین به شمار می‌رود، با شرایطی مشابه روبه‌رو شد؛ چنان‌که در سال ۲۰۲۶ چین محدودیت‌هایی را در زمینه عناصر نادر خاکی علیه آن اعمال کرد. موضع ژاپن در خصوص پرونده تایوان و به‌ویژه تقویت بخش دفاعی‌اش، از عواملی بود که پکن را به وضع این تحریم‌ها و محدودیت‌ها واداشت.

از این‌رو، سئول توجه ویژه‌ای به جستجوی منابع جایگزین معطوف ساخته تا در حوزه عناصر نادر خاکی زیر فشار چین قرار نگیرد؛ به‌ویژه در شرایطی که چین و آمریکا امروزه درگیر جنگی اقتصادی هستند و چنانچه در نظر داشته باشیم که کره جنوبی در مدار نفوذ آمریکا قرار دارد، خطرات موجود بسی افزون‌تر می‌شود.

علاوه بر این، نفوذ روسیه در آسیای میانه از زمان آغاز جنگ اوکراین رو به افول نهاده است؛ چراکه بخش عمده تمرکز، منابع و زمان این کشور در حال حاضر معطوف به جنگ است. همچنین تحریم‌ها و بار جنگ، اقتصاد مسکو را تضعیف کرده و این امر به نوبه خود به کاهش نفوذ آن در آسیای میانه انجامیده است.

در نقطه مقابل، دولت‌های غربی و کشورهای واقع در مدار نفوذ آنان می‌کوشند تا مانع از انحصار خلأ پدیدآمده توسط چین یا هر بازیگر دیگری شوند و دایره نفوذ روسیه را بیش از پیش محدود سازند. نشست‌های ۵+۱ نیز دقیقاً در چارچوب تحقق همین اهداف پیگیری می‌شود.

از همین روی، درست نیست که نشست‌های منعقدشده با این فرمت را صرفاً به حوزه اقتصادی محدود دانست؛ چه، در پس آن اهدافی ژئوپلیتیکی نهفته است که سر دیگر رشته‌های آن به غرب متصل است. به سبب ضعف روسیه که صاحب نفوذ سنتی در منطقه بود، کشورهای آسیای میانه مایلند با بهره‌برداری از چنین نشست‌هایی، سیاستی چندوجهی را در پیش گیرند. آنان امیدوارند در ازای واگذاری منابع خویش، به فناوری و سرمایه‌گذاری دست یابند و طرح‌های زیرساختی را به اجرا درآورند. به‌ویژه قزاقستان و ازبکستان می‌کوشند از وابستگی انحصاری به روسیه یا چین فاصله بگیرند و همکاری با سایر کشورها را نیز توسعه بخشند؛ از این‌رو، کشورهای آسیای میانه توجه فراوانی به تمام نشست‌های (۵+۱) نشان می‌دهند.

اما در سایه نظام سرمایه‌داری حاکم، در پیش گرفتن یک سیاست مستقل و متکی به خود ناممکن است؛ چراکه، اگر از چنگال یک استعمارگر رها شوی، در چنگال استعمارگر دیگری گرفتار می‌شوی. به بیانی دیگر، بازار خود را به روی محصولات دولتی می‌گشایی که زیر نفوذ آن قرار داری و ثروت‌های معدنی‌ات را با دستان خویش تسلیم آن می‌کنی!

استعمارگران نشست‌های یادشده را برای گسترش نفوذ خود دستاویز قرار می‌دهند و گاه نیز از رهگذر جنگ نفوذشان را مستقیماً تحمیل می‌کنند. بدین‌سان جنگ‌ها و کشمکش‌ها در جهان بر اثر سیاست‌های آزمندانه استعمارگران شعله‌ور می‌شود و توده‌های مردم قربانی آن می‌گردند.

بنابراین، دستیابی به رهایی راستین و توسعه حقیقی در گرو وحدت سرزمین‌های اسلامی است. اگر هر کشوری بدون پیوند و اتحاد، بر ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه تکیه زند و جز به منافع خویش نیندیشد، همواره طعمه‌ای برای استعمارگران باقی خواهد ماند؛ چراکه قوم‌گرایی و ملی‌گرایی از بدترین راه‌ها برای اتحاد و بلکه اندیشه‌ای مانع تحقق آن است و وحدت حقیقی و فراگیر جز بر پایه مبنایی درست و جامع محقق نمی‌گردد، که همانا مبنای اسلام است.

راه نصرت فلسطین شناخته‌شده است و پوشیده نیست

مسیر نصرت فلسطین ناپیدا نیست؛ همگان نیک می‌دانند که هیچ راهی برای آن جز با به حرکت درآمدن ارتش‌های مسلمانان جهت آزادسازی کامل آن وجود ندارد؛ چنان‌که از ابن‌عمر روایت شده که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «قطعاً با یهود خواهید جنگید و آنان را خواهید کشت، تا آنجا که سنگ می‌گوید: ای مسلمان، این یک یهودی است [که پشت من پنهان شده]، بیا و او را بکش». با این حال، حاکمان مسلمان همچنان پیرامون راه‌حل‌ها و طرح‌های استعمارگران سخن‌سرایی می‌کنند و از اقدامات رستین و کارساز روی برمی‌تابند؛ الله سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «وَقل اعمَلوا فَسیَرَی اللّه عملَکم ورَسولُهُ والمُؤمنون وستُرَدّون إلی عالم الغَیبِ والشّهادة فَیُنَبّئکم بما کُنتُم تعمَلون» «و بگو: عمل کنید! که الله سبحانه‌وتعالی و رسول او و مؤمنان عمل شما را خواهند دید و به زودی به سوی عالم غیب و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را از آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهد ساخت».

آگاهی حاکمان از جنایات رژیم یهود و کوتاهی سازمان ملل متحد، از آنان قهرمانانی مدافع منافع امت نمی‌سازد؛ بلکه این امر خود گواهی آشکار بر توطئه‌چینی آنان با کافر استعمارگر است؛ چراکه آنان حقیقت را می‌دانند و با این وجود، برای نصرت فلسطین و مردمانش کمترین گامی برنمی‌دارند. همانا امید و چشم‌داشت به مخلصان در ارتش‌های امت است تا برای یاری امت و آرمان‌هایش و آزادسازی فلسطین و دیگر سرزمین‌های اشغالی مسلمانان به حرکت درآیند و از این حاکمان دست‌نشانده و توطئه‌گر عبور کنند. پس بشتابید، بشتابید ای ارتش‌های مسلمانان! «وسارعوا إلی مغفرة من ربّکم وجَنّة عرضُها السّماواتُ والأرض أعدّت للمتّقین» «و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن [همچون] آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده، بشتابید».

خوانشی در زوایای پنهان آماده‌باش امنیتی و گفتمان جنگ‌طلبانه فزاینده اروپا علیه روسیه

استاد مناجی محمد

جنگ روسیه و اوکراین در مفهوم راهبردی خود، نبردی بزرگ میان قدرت‌های بزرگ را رقم زده است؛ روسیه‌ای که بازیگر مستقیم است و آمریکا و اروپا که در پس صحنه ایستاده‌اند، در حالی که اوکراین میدان این رویارویی است؛ از همین رو، اثر راهبردی آن بر موقعیت بین‌المللی عمیق‌تر و سهمگین‌تر است.

هدف بنیادین آمریکا از این نبرد، غرق ساختن روسیه در باتلاق اوکراین است تا بدین‌وسیله از هرگونه هم‌پیمانی راهبردی میان روسیه و چین جلوگیری نماید و توان نظامی مسکو را فلج ساخته و درهم شکند؛ همچنین واشنگتن در پی آن است تا این نبرد را به دغدغه و کابوس فراگیر اروپا بدل کند تا پای قاره سبز از معادلات صحنه بین‌الملل بریده شود. از این‌رو، آمریکا سقف و حدودی مقارهشده برای فرسایش این جنگ ترسیم نموده است تا دامنه آن از آستانه کنترل فراتر نرود و به جنگی جهانی و همه‌گیر نینجامد که پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و به همراه آن آمریکا را در کام خود فرو بلعد.

اما بریتانیا، این جنگ را فرصتی تاریخی برای به هم ریختن چیدمان مهره‌های بین‌المللی، دسته‌بندی دوباره قوا و شکل‌دهی نو به موازنه جهانی در راستای خدمت به منافع استعماری خود می‌داند. این سخاوت زهرآگین لندن در پشتیبانی تمام‌عیار از اوکراین، با هدف سوق دادن نبرد به لبه پرتگاه یک جنگ فراگیر بین‌المللی صورت می‌گیرد تا با دستکاری ساختار نظام بین‌الملل و توازن قوا، نفوذ استعماری از دست رفته خویش را احیا کند.

در این میان، وضعیت آماده‌باش نظامی و گفتمان جنگ‌طلبانه پرشتابی که امروزه سراسر اروپا را درنوردیده، به‌گونه‌ای است که گویی این قاره برای نبردی قریب‌الوقوع و یورشی فراگیر علیه روسیه آماده می‌شود. این رویکرد، نیازمند واکاوی و تأملی دقیق در وضعیت درونی اروپا و شرایط راهبردی و نظامی دولت‌های اروپایی به‌ویژه کشورهای تأثیرگذار در روند تصمیم‌گیری آن نظیر آلمان، فرانسه و ایتالیا است.

به‌رغم گفتمان جنگ‌طلبانه رو به فزونی و هشدارهای پیاپی نسبت به خطر نبرد روسیه و اوکراین و دگرگونی آن از یک درگیری در خاک اوکراین به بحرانی برای کل امنیت اروپا و تعبیر آن به عنوان خطیرترین تهدید علیه امنیت اروپا طی دهه‌های اخیر و با وجود افزایش تجاوزهای هوایی، خرابکاری‌ها، حملات سایبری و اقدامات ترکیبی روسیه علیه اعضای ناتو و اروپا در برهه اخیر، این گفتمان پرخاشگرانه و نبردهای کلامی در کنار این‌ها، عامل چین و هجوم ویرانگر صنایع و فناوری آن به اروپا رخ می‌نماید که اروپا را به بازاری مصرفی برای پکن بدل ساخته است. یورش اقتصادی چین به اروپا از مسیر مازاد ظرفیت و سرریز تولید صنعتی، بر کسری تجاری اروپا افزوده است؛ کسری سالانه‌ای که به ۳۶۰ میلیارد یورو معادل ۲۲.۳ درصد از کل واردات اروپا بالغ می‌گردد و همزمان بن‌بست صنعتی و فناورانه اروپا را ژرف‌تر ساخته است. چین بازارهای خودروهای برقی، باتری‌ها، تجهیزات الکترونیکی، نرم‌افزار، فناوری و انرژی‌های پاک را به تسخیر خود درآورده است؛ تنها در سه‌ماهه دوم سال ۲۰۲۶، واردات اتحادیه اروپا از چین به ۱۵۳.۶ میلیارد یورو یعنی ۲۱.۹ درصد از حجم کل واردات این اتحادیه از خارج رسید. آنچه آتش این بحران را در برابر چین برافروخته‌تر ساخت، تحلیل رفتن پایه‌های تولیدی و ضربه دیدن ستون فقرات بخش صنعتی اروپا در پی انقباض صادرات به چین و افزایش چشمگیر واردات از آن است (به عنوان نمونه، بحران ویرانگر در صنعت حیاتی خودروسازی آلمان؛ جایی که تنها در ژوئیه ۲۰۲۶ تولید این بخش با افتی معادل ۹.۲ درصد روبه‌رو شد و بیش از ۱۰۹ هزار فرصت شغلی در این بخش تا پایان سال ۲۰۲۵ از میان رفت). این وضعیت کمیسیون اروپا را واداشته است تا با صدای بلند از لزوم مهار این نابرابری‌ها و حتمیت برقراری توازن در مناسبات اروپا و چین سخن گوید.

ریشه اصلی این عدم توازن، فرسایش و قهقرای صنایع اروپایی و ناتوانی در نوآوری و توسعه در عرصه‌های فناوری، پیشرانه‌های الکتریکی، نیمه‌هادی‌ها (ریزتراشه‌ها) و نرم‌افزارهاست.

اتحادیه اروپا و کشورهای محوری آن، بازسازی اقتصادی و توسعه ساختارهای صنعتی و فناورانه خود را برای سد کردن هجمه چین و پایان بخشیدن به وابستگی نظامی و فناورانه به آمریکا، یک ضرورت راهبردی تمام‌عیار می‌بینند و باور دارند که محرک اصلی برای این تحول، صنایع جنگی است؛ چراکه این بخش، آزمایشگاه و کارگاه بنیادین برای احیای فناوری و صنعت در اروپاست. از این‌رو، عامل چین و چالش‌های ناشی از آن نیز از مهم‌ترین محرک‌ها در پس این آماده‌باش و گفتمان فزاینده نظامی برای نوسازی نظامی، صنعتی و فنی اروپا به شمار می‌رود. با این همه، گفتمان در ساحت کلام باقی می‌ماند و آزمون عملی با واقعیت اروپای تجزیه‌شده و فروروفته در تفرقه، اهداف متناقض و متضاد استعماری و راهبردی، توان پراکنده، کوه بدهی‌های سرسام‌آور و بالاتر از همه این‌ها ورشکستگی فرهنگی و تمدنی آن دست به گریبان است؛ گره کوری که گشودن آن برای اروپا و بلکه برای کل غرب ناممکن خواهد بود. این‌ها همگی نشانه‌ها و پیش‌درآمدهای مرگ تمدن غرب است و در برابر این فروپاشی محتوم، نه طلسمی چاره‌ساز خواهد بود و نه هیچ تدبیری سود خواهد بخشید!

خطیر است: آمریکا و شوک ناشی از ترامپ در برچیدن چتر و پوشش امنیتی از روی سر اروپا؛ شانه خالی کردن او از تعهدات پیمان آتلانتیک شمالی و افکندن بار مالی و نظامی آن بر دوش اروپا، آزمونی تلخ بود که قاره سبز در جریان جنگ اوکراین آن را به چشم دید.

شوک ناشی از اتکا به آمریکا که با وابستگی شدید اروپا به تسلیحات آمریکایی بر وخامت آن افزوده شد، به‌گونه‌ای که نرخ این وابستگی به مرز سرسپردگی نظامی رسیده و ۶۴ درصد از واردات تسلیحاتی اروپا، به‌ویژه در بخش هوانوردی، به تسلیحات آمریکایی اختصاص دارد، نیروی محرکه این گفتمان است. در پس این گفتمان پرخاشگرانه، شوک فرسایش چتر امنیتی آمریکا و تنگنای وابستگی شدید به سلاحی قرار دارد که با دگرگونی دولت‌ها در آمریکا، شکاف عمیق سیاسی درون این کشور و پیامدهای آن برای اروپا، دیگر ضمانتی بر آن نیست و در پی آن، کاستی‌ها و آسیب‌های عمیق راهبردی و نظامی اروپا بر ملا گشته است.

از این‌رو، غایت پنهان و هدف بنیادین این گفتمان جنگ‌طلبانه، بازسازی توانمندی‌های بومی، نظامی، صنعتی و فناورانه خود اروپاست؛ هدفی که نیازمند هزینه‌های سرسام‌آور، هنگفت، کمرشکن و تحمیل هزینه‌های اجتماعی سنگین در میانه بحران اقتصادی خفه‌کننده اروپا، فروکش کردن قلمرو استعماری‌اش، آب رفتن درآمدهای آن و اوج‌گیری خشم و التهاب عمومی است. جنگ روسیه با اوکراین برای اروپا به مثابه فرصتی تاریخی نمودار گشته تا به بهانه و زیر پتک تهدید موجودیتی و امنیتی روسیه، صنایع نظامی خود را بازسازی کند، بخش‌های صنعتی و فناورانه خویش را گسترش بخشد و تحمیل هزینه‌ها و بار مالی آن بر جوامع خویش را توجیه نماید.

از همین رو، هزینه‌های دفاعی اروپا با سرعتی سرسام‌آور فزونی یافت؛ به‌گونه‌ای که بودجه پایه‌ای دفاعی اعضای اروپایی ناتو و کانادا تنها در سال ۲۰۲۵ نزدیک به ۲۰ درصد افزایش یافت. هرچند تهدید روسیه واقعیتی عینی است، اما مسلح کردن دوباره اروپا انگیزه‌های راهبردی، نظامی، صنعتی، سیاسی و اقتصادی مستقلی نیز دارد که فراتر از اندازه تهدید مستقیم روسیه تعریف می‌شود.



توافق‌نامه همکاری دفاعی میان اردن و فرانسه؛ وارد کردن نیروهای اردن به کام منازعه استعماری

دکتر خالد حکیم

پادشاه اردن، ملک عبدالله دوم، در روز پنج‌شنبه ۲۰۲۶/۰۹/۱۷ پس از گفتگوهایی با مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در کاخ «الولید» در پاریس، امضای یک توافق‌نامه همکاری دفاعی میان اردن و فرانسه با هدف تعمیق شراکت دفاعی میان دو کشور را اعلام کرد. پیامی که پادشاه در حساب کاربری خود در شبکه اجتماعی اکس منتشر ساخت، حاوی هیچ جزئیاتی پیرامون مفاد این توافق‌نامه یا حوزه‌های تحت پوشش آن نبود؛ رویه‌ای که با هدف پنهان‌سازی بندهای حساس در توافق‌نامه‌های نظامی صورت می‌گیرد؛ به‌ویژه آن‌گاه که خشم عمومی در داخل را حساسیت طرف‌های منازعه بین‌المللی که بر سر نفوذ و سلطه بر منطقه با تعدد چنین توافق‌های دفاعی به رقابت می‌پردازند، در میان باشد.

در کنار امضای این توافق‌نامه، پادشاه اردن و رئیس‌جمهور فرانسه نشستی را نیز با رئیس‌جمهور لبنان، جوزف عون، برگزار کردند و در خلال آن بر اهمیت میزبانی از دور نوینی از ابتکار «نشست‌های عقبه» جهت بررسی راه‌های حمایت از ارتش لبنان پای فشردند؛ امری که نشان از آمادگی اردن با پشتیبانی فرانسه برای ایفای نقش به عنوان جایگزینی برای نیروهای یونیفل (UNIFIL) در صورت تمدید نشدن مأموریت آن‌ها دارد.

با این همه، در پایان سفر پادشاه به فرانسه، بیانیه‌ای رسمی و مشترک صادر شد که موضع رسمی و بندهای کلی و فراگیر پایه این توافق را که بخش‌های دفاعی، امنیتی و منطقه‌ای را در بر می‌گیرد تبیین کرد، که مهم‌ترین محورهای آن عبارت است از:

- اهمیت شراکت میان فرانسه و اردن در عرصه‌های دفاعی و امنیتی و پایبندی فرانسه به پشتیبانی از امنیت و ثبات اردن.
- امضای توافق‌نامه‌ای در حوزه همکاری‌های دفاعی که بازتاب‌دهنده تعهد دو کشور به تداوم تعمیق شراکت دفاعی میان آنان است.
- برداشتن گام‌های عملی برای عینیت بخشیدن به دولت مستقل فلسطینی به پایتختی قدس شرقی بر پایه راهکار دو دولتی و مخالفت قاطع دو کشور با هرگونه تلاش برای الحاق کرانه باختری و هر تلاشی از سوی رژیم صهیونیستی جهت کوچاندن اجباری ملت فلسطین، همراه با محکومیت مجدد طرح شهرک‌سازی غیرقانونی موسوم به E1.
- حمایت از یکپارچگی، امنیت، ثبات و حاکمیت سوریه، ضرورت توقف تجاوزات رژیم صهیونیستی به خاک سوریه و احترام به توافق‌نامه جداسازی نیروها مصوب سال ۱۹۷۴.

رژیم اردن اخیراً به شدت دستخوش نگرانی از پیامدهای سیاسی و چالش‌هایی شده است که این کشور را در کانون آوردگاه منازعاتی قرار داده که می‌تواند در سایه سازش‌ها و مواجهه‌های منطقه‌ای به نابودی‌اش بینجامد؛ به‌ویژه آنکه با قرار گرفتن در میانه تنش‌های فزاینده میان ایران، آمریکا و رژیم یهود عملاً گرفتار شده است، آن هم در شرایطی که بر پایه توافق‌نامه دفاع مشترک میان آمریکا و اردن، حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا را بر خاک خود تحمیل کرده است.

علاوه بر این، اردن علی‌رغم روابط دیرینه و چتر حمایتی نظامی و امنیتی متقابل و مداومی که هرگز قطع نشده، از سوی رژیم یهود نیز احساس خطر می‌کند؛ دلهره‌ها و هراس‌هایی که پادشاه اردن در نطق خود در سازمان ملل از کمرنگ شدن فرصت‌های راهکار دو دولتی، الحاق کرانه باختری و احداث شهرک‌ها ابراز داشت، امری که کابوس کوچاندن اجباری و طرح «وطن جایگزین» را قوت می‌بخشد و هم او و هم مکرون در سخنان خویش در مجمع عمومی سازمان ملل بر آن دست نهادند.

در سایه این خطرات عمیق نظامی، امنیتی و سیاسی، رژیم اردن نیاز خود را به تقویت توانمندی‌های دفاعی و نظامی در قالب توسعه سامانه‌های پدافند هوایی، اطلاعاتی، نظارت و شناسایی و نیز تنوع‌بخشی به منابع تجهیزات پیشرفته در حوزه نبردهای نوین نظیر پهپادها و امنیت سایبری با تمام وجود حس می‌کند. از این‌رو دریافته است که می‌تواند توان دفاعی‌اش را از رهگذر پیوند دادن موقعیت ژئوپلیتیکی خود با اهداف، منافع و طمع‌ورزی‌های برخی دولت‌های اروپایی، کشورهای منطقه و چین تقویت کند؛ معامله‌ای که در ازای ارائه خدمات، بقا و ثبات سیاسی رژیم را تضمین نماید. در راستای همین هدف است که اردن خواستار بازآرایی ساختار ارتش برای هماهنگی با شیوه‌های جنگ‌های مدرن شده تا آن را به ابزاری در خدمت منافع این قدرت‌ها بدل سازد و از جمله این کشورها فرانسه است که ده سال است در خاک اردن پایگاه نظامی دارد.

تحرک فرانسه در پسِ این توافق‌نامه، نمایانگر تمایل اروپا برای معرفی خود به عنوان شریکی جایگزین و متوازن‌تر برای کشورهای عربی در قیاس با جانبداری مطلق آمریکا از برخی طرف‌ها در کشمکش‌های منطقه‌ای است. پیشینه‌ای دیرین از تقاطع منافع میان پاریس و لندن در منطقه مشرق عربی وجود دارد؛ بدین‌سان، توافق‌نامه اردن و فرانسه در ژرفای ژئوپلیتیکی خود هویتی رقابتی و مستقل دارد تا آنچه را می‌توان در یک حوزه نفوذ تاریخی نجات داد نجات بخشد؛ تحرکی که با اراده فرانسه و بریتانیا برای پاسداری از منافع حیاتی خویش جدا از سردرگمی شدید سیاست خارجی کنونی آمریکا و غرق شدن تصمیم‌گیران واشنگتن در کشمکش‌های انتخاباتی، به پیش رانده می‌شود.

در برهه اخیر، توافق‌نامه‌های دفاع مشترک که اردن منعقد ساخته رو به فزونی نهاده است؛ در سال ۲۰۲۱ توافق‌نامه‌ای با آمریکا به امضا رساند و پیش از توافق اخیر پاریس که چهارمین در نوع خود به شمار می‌رود، دو توافق مشابه با اتریش و هلند منعقد کرد. افزون بر توافقی که سال گذشته در بروکسل با ناتو جهت گشایش دفتر رابط دیپلماتیک این پیمان در امان امضا نمود و تازه‌ترین نمونه آن نیز رایزنی پیرامون راه‌های تقویت همکاری و هماهنگی نظامی میان اردن و بریتانیا بود.

پرسشی که مردم در کوچه و خیابان‌های اردن پیش می‌کشند این است که این توافق‌نامه‌ها چگونه منافع اردن و مردمانش را محقق می‌سازد و چگونه از امنیت، منافع، ثروت‌های غارت‌شده، اقتصاد فروپاشیده و بدهی‌های سرسام‌آور آن در برابر تهدیدات رژیم یهود مبنی بر کوچاندن اجباری و شکست دیپلماسی راهکار دو دولتی دفاع می‌کند؟ نفاق دولت‌های سرمایه‌داری دمکراتیک در اینجا آشکار است؛ سکوت آنان در همراهی و هماهنگی با رژیمی که به دیکتاتوری، سرکوب، خفقان و رانت‌بخشی به هوادارانش شناخته می‌شود، گواه آن است که منافع خود را بر سرنوشت این ملت ترجیح می‌دهند.

تکیه اردن به غرب کافر و استعمارگر، در منطق سیاست سرمایه‌داری یک قمار سراسر باخته است؛ سیاست منفعت‌طلبی، سودمحوری و مدیریت بحرانی که تنها گرد مدار منافع و هژمونی غرب می‌چرخد. در این منطق، نه دوستی ماندگار است، نه پیمانی جاودانه و نه حتی مذوری ابدی؛ هرگاه تاریخ مصرف حاکم و رژیمی دست‌نشانده به سر آید یا وجودش مانعی در برابر منافع استعمار گردد، در برچیدن او و کل حلقه سیاسی‌اش لحظه‌ای درنگ نخواهند کرد. رژیمی که بقا و امنیت خود را بر اراده ملتش استوار نسازد، هرگز تکیه‌گاه و سپری در برابر دشمنان آزمند خویش نخواهد یافت.

در اینجا یادآوری این حقیقت لازم است که فرانسه آن‌گونه که رسانه‌های دولتی برای توجیه این توافق و فریب مسلمانان القا می‌کنند «کشور دوست» نیست؛ فرانسه از دوران جنگ‌های صلیبی نقشی محوری در یورش به اسلام و مسلمین ایفا کرده است. کافی است سخن ژنرال گورو به هنگام اشغال بلاد شام در سال ۱۹۱۷ در برابر مزار صلاح‌الدین ایوبی در دمشق را به یاد آوریم که گفت: «ای صلاح‌الدین برخیز که ما بازگشتیم!» اشغال تونس و الجزایر توسط فرانسه، کشتار بیرحمانه مسلمانان در آن سامان، به شهادت رساندن میلیون‌ها تن از مردم الجزایر، بریدن سر هزاران انسان و به نمایش گذاشتن آن‌ها در موزه جمجمه‌ها در پاریس، ترجمان عملی کینه دیرینه صلیبی آن علیه اسلام و مسلمانان است. ماکرون، رئیس‌جمهور آن نیز پیش‌تر به اسلام تاخت و مدعی شد که «اسلام در سراسر جهان دچار بحران است». تمامی این خصومت‌ها تنها برای یک هدف شوم است: جلوگیری از برپایی دولت خلافت؛ خلافتی که زمان ظهورش فرا رسیده تا نیات و آزمندی‌های این استعمارگران را رسوا سازد و دادگری و رحمتی را که جهان امروز تشنه آن است مستقر گرداند.

دولت سودان و بحران‌آفرینی ساختگی؛ سوخت به عنوان نمونه

بحران سوخت در پایتخت سودان و شماری از ایالت‌ها به شکلی حاد شدت یافته است؛ در میان صفوف طولانی صدها خودرو در برابر جایگاه‌های توزیع سوخت. جایگاه‌ها از روزها پیش شاهد کمبود شدید و بی‌سابقه عرضه سوخت هستند و بسیاری از دارندگان خودروها ناگزیر شده‌اند ساعت‌های طولانی در انتظار بمانند. هم‌زمان، بازار سیاه سوخت رونق گرفته و بهای هر گالن بنزین در آن به حدود ۶۰ هزار پوند رسیده است؛ در حالی که قیمت گازوئیل بین ۶۵ تا ۷۰ هزار پوند در نوسان است. در قیاس با بهای حدود ۴۵ هزار پوند در داخل جایگاه‌ها و نرخ هر گالن بنزین در جایگاه‌ها که حدود ۳۷ هزار پوند است. (سودان تریبون، ۳۰/۹/۲۰۲۶)

در یادداشتی برای رادیوی دفتر رسانه‌ای مرکزی حزب‌التحریر، استاد ابراهیم عثمان (ابوخلیل)، سخنگوی رسمی حزب‌التحریر در ولایت سودان، در این‌باره چنین اظهار داشت: دولت در قامت وزارت نفت، ادعای فراهم بودن سوخت و مشتقات آن را مطرح می‌کند، اما واقعیت عینی گواه وجود بحرانی عمیق است؛ بحرانی که صف‌های طولانی و ساعت‌ها انتظار خودروها در برابر جایگاه‌ها بر آن صحه می‌گذارد. افزون بر این، پدیداری بازار سیاه با قیمت‌های سرسام‌آور تأیید می‌کند که اختلالی بنیادین در توزیع وجود دارد.

این بحران‌های ساختگی هرگز رخ نمی‌داد اگر نظامی حاکم بود که بر پایه «رعایت و رسیدگی به امور مردم» استوار می‌شد، نه بر مبنای «مالیات‌ستانی و باج‌گیری»؛ همان‌گونه که خصلت نظام‌های سرمایه‌داری است که امروزه در زشت‌ترین سیمای خود بر ما تحمیل می‌شوند. تا زمانی که این نظام‌ها پابرجایند و بر سینه‌های ما چنگ انداخته‌اند، برای سودجویی و انتفاع خویش دست به بحران‌آفرینی می‌زنند و ما را رهایی نیست مگر با برپایی نظامی که بنیادش بر رسیدگی حقیقی به امور بندگان استوار باشد؛ خلافت راشده بر منهج نبوت؛ تا پروردگارمان را راضی سازیم و در سایه‌سار آن، فارغ از بحران‌ها زندگی کنیم.

ادامه: محنت مسلمانان روهینگیا در سیاهه فراموشی

را در دشمنی با مؤمنان، یهود و مشرکان خواهی یافت» و بی‌تردید، بودائیان در زمره مشرکانند، در کنار نصارای انگلیس که سرچشمه اصلی فتنه و بلا در این دیار به شمار می‌روند.

رنج و مصیبت کنونی برادران روهینگیایی ما در اوایل سال ۲۰۱۲ آغاز گردید؛ آن‌گاه که پلیس، گشت‌زنی‌های خود را در ایالت راخین به راه انداخت و راهبان بودایی توزیع مجلاتی را آغاز کردند که در آن، روهینگیا را تروریست می‌خواند و مدعی می‌شد که آنان به سبب نرخ زاد و ولد «مهارنشده» خود، بر این ایالت چیره خواهند شد. آنان همچنین در شهر اصلی مسلمان‌نشین «سیتوه»، اعلامیه‌هایی پخش کردند با این مضمون که: «باید این قوم را نابود سازید وگرنه سرزمین شما را به چنگ خواهند آورد». منطقه «ناری» که به عنوان بزرگ‌ترین محله مسلمان‌نشین و کانون اقتصادی در سیتوه هدف قرار گرفت و نزدیک به ده هزار روهینگیایی را در خود جای داده بود، به آتش کشیده شد و با خاک یکسان گردید. ساختمان‌هایی نیز که در میانه ویرانه‌ها بر جای مانده بود، طی روزهای بعد با بولدوزر تخریب شد.

این آزار و شکنجه در اکتبر ۲۰۱۲، پس از برنامه‌ریزی و برافروخته شدن آتش آن از سوی مقامات محلی و راهبان بودایی، از سر گرفته شد. نیروهای امنیتی نظاره‌گر این حملات ماندند یا خود در آن دست داشتند و پلیس نیز بر روی آوارگان در حال فرار روهینگیا آتش گشود. بدین ترتیب، روند پاکسازی قومی که مقامات حاکم در ایالت راخین پیش گرفته بودند تثبیت شد. در شهر سیتوه که تا پیش از سال ۲۰۱۲ نزدیک به ۷۵ هزار روهینگیایی در آن می‌زیستند، جز چهار هزار تن باقی نماندند. با برپایی اردوگاه‌های مرکز راخین در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳، حاکمان مقررات درهم‌تنیده‌ای را برای محدود ساختن رفت‌وآمد روهینگیا به اجرا درآوردند که مواردی چون ایست‌های بازرسی، کشیدن سیم‌های خاردار، حکومت نظامی، سازوکارهای فووق‌العاده طاقت‌فرسا برای دریافت مجوزها، مراقبت و اسکورت پلیسی، آزار و اذیت‌ها، تهدیدها و باج‌گیری‌های روزمره و پرداخت رشوه‌های سنگین را در بر می‌گرفت.

روند پاکسازی قومی تداوم یافت و به حوادث اوت ۲۰۱۷ پیوند خورد؛ جایی که نیروهای امنیتی میانمار صدها روستای روهینگیانشین را به آتش کشیدند و زنان، مردان و کودکان را در سراسر شمال ایالت راخین قتل‌عام کردند؛ جنایتی که دست‌کم ۷۰۰ هزار تن را به فرار به سوی بنگلادش ناگزیر ساخت. ارتش برمه دهها تن از مسلمانان روهینگیا را در روستای «مونگ نو» در ایالت راخین بدون محاکمه و بی‌درنگ تیرباران کرد.

در دوره اخیر نیز درگیری‌ها و اقدامات خصمانه میان نیروهای شورای نظامی میانمار و «ارتش آراکان» در نوامبر ۲۰۲۳ در ایالت راخین تجدید گردید. هر دو طرف مرتکب جنایات و نقض‌های فاحش شدند؛ از جمله حملات سازمان‌یافته به غیرنظامیان، به آتش کشیدن دارایی‌ها و سربازگیری غیرقانونی. نزدیک به ۶۰۰ هزار روهینگیایی که همچنان در ایالت راخین به سر می‌برند در معرض ستم و خشونت قرار دارند، در اردوگاه‌ها و روستاها بی هیچ آزادی تحرکی محصور گشته‌اند و از دسترسی مناسب به غذا، خدمات بهداشتی، آموزش و راه‌های کسب معیشت محروم نگاه داشته شده‌اند.

با وجود آنکه الله سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «وَإِن اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ» «و اگر در دین از شما نصرت طلبیدند، یاری رساندن بر شما واجب است»؛ اما امروزه همتایانی چون معتصم، محمد بن قاسم و اورنگزیب یافت نمی‌شوند تا ندای استمداد روهینگیا را لبیک گویند؛ از این‌رو، آنان دهه‌ها با تبعیض و سرکوب زیر سلطه حاکمان پی‌درپی مشرک و بودایی مواجه بوده‌اند. این نصرت و یاری هرگز از سوی حاکمان کنونی مسلمانان حاصل نخواهد شد، چنان‌که کوتاهی و خیانت آنان در یاری مسلمانانی که در فلسطین، کشمیر اشغالی، هند و ترکستان شرقی رنج می‌برند، خود گواهی آشکار بر این مدعاست. بدتر از آن، این است که حاکمان مسلمان، به‌ویژه حکام بنگلادش و مالزی، بر رنج و محنت آنان می‌افزایند؛ چراکه آنان را وادار به زیستن در شرایطی می‌کنند که حتی شایسته حیوانات نیز نیست و سپس آنان را اخراج می‌نمایند تا بار دیگر با شکنجه‌گران و ستم‌پیشگان خویش در برمه روبه‌رو شوند. این در حالی است که ناوگان‌های دریایی بنگلادش، پاکستان، اندونزی و مالزی به آسانی توانایی درهم شکستن حاکمان مشرک و بودایی برمه را دارند، درست همان‌گونه که سرداران دلاور در عصر اورنگ‌زیب بدان دست یازیدند. شکی نیست که امت اسلامی و ارتش‌های آن باید این حاکمان را که دشمنان حقیقی امتند، برکنند و سپر پاسدارِ نظام حکم اسلامی را بازگردانند.

قضایای امت اسلامی همگون و درهم‌تنیده‌اند و رنج‌های آنان نیز به مرز انطباق کامل می‌رسد؛ آنچه در آراکان رخ می‌دهد تا حد زیادی با آنچه در غزه جریان دارد منطبق است و نظیر آن را در کشمیر و ترکستان شرقی و در آنچه در چچن و بوسنی و هرزگوین به وقوع پیوست، می‌بینیم. راهکار تمامی این مصائب، راهکاری یگانه و بدون تعدد است؛ همان راه‌حل ریشه‌ای برای دردهای امت و درد بنیادین امت همانا حاکمان مسلمان و رژیم‌های حاکم مسلط بر گردن آن هستند؛ کسانی که سرنگونی‌شان واجب است تا خلیفه‌ای بر مسند نشیند که به یاری اسلام و مسلمانان در سراسر پهنه گیتی برخیزد.

ادامه : علل اختلافات و تنش میان ترکیه و یونان

یونان با تقویت توانمندی‌های دفاعی و زیرساخت‌های نظامی در جزایر اژه به رقابت و تحریک ترکیه دست می‌زند، معاهدات را پایمال می‌کند و در پی گسترش مرزهای آبی خود برمی‌آید؛ چراکه به تجربه دریافته است که ترکیه به‌رغم تمامی این اقدامات، پیش‌تر هرگز دست به اقدامی نظامی و قاطع علیه آن نزده است.

با علم به اینکه یونان و ترکیه هر دو در یک پیمان (ناتو) و زیر فرماندهی آمریکا جای دارند. با این همه، فرانسه شریک دیگر در این پیمان، در سال ۲۰۲۰ کوشید تا یونان را علیه ترکیه تحریک کند؛ از این‌رو شناورهای نظامی خود را به سوی آن گسیل داشت و رزمایش‌های مشترکی با آن برگزار نمود تا بدین‌وسیله نفوذی برای خویش دست‌وپا کند. اما آمریکا در برابر فرانسه ایستاد، بر یونان فشار وارد ساخت و اعلام کرد که از خط لوله گازی که قرار بود با مشارکت رژیم یهود برای انتقال گاز به اروپا احداث شود، حمایت مالی و سیاسی نخواهد کرد؛ بدین‌سان ابتکار عمل از دست رفت و آن طرح ناکام ماند.

ترکیه تحت حاکمیت اردوغان در مدار آمریکا به می‌چرخد و در خدمت منافع آن است و در عرصه خارجی جز با هماهنگی آن گامی برنمی‌دارد؛ بدین سبب در منازعه‌اش با یونان نیز به آمریکا تکیه می‌کند و چشم به راه می‌ماند تا ببیند واشنگتن چه فرمانی صادر خواهد کرد. ترکیه آن‌گاه که آمریکا بدان اشاره نمود روانه سوریه، لیبی و آذربایجان شد؛ اما برای یاری اهل غزه در حالی که زیر نسل‌کشی رژیم یهود دست‌وپا می‌زدند و همچنان می‌زنند، هیچ تحرکی از خود نشان نداد؛ چراکه آمریکا به بهانه «جلوگیری از گسترش دامنه جنگ»، بدین اقدام رخصت نداد. ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، ترکیه را ستود، زیرا در جریان بمباران چهل روزه و فزون‌تر ایران در کنار رژیم یهود، از هرگونه مداخله‌ای سر باز زد.

آمریکا در پی تحکیم نفوذ خود در یونان است و بدین منظور پایگاه‌های نظامی خویش را در جزایر یونانی گسترش داده و با استقرار نیروها و تجهیزات تازه، آن‌ها را تقویت نموده است. از همین رو تمایلی ندارد ترکیه بر شدت تنش‌ها با یونان بیفزاید؛ بلکه آن را به سازش و مصالحه سوق می‌دهد و در نتیجه، در پی هر بار اوج‌گیری تنش‌ها، مقامات دو کشور برای مهار بحران با یکدیگر دیدار می‌کنند.

یونان نیز از آمریکا هراس دارد و به سبب عضویت در اتحادیه اروپا، به حمایت‌های اروپایی تکیه می‌زند؛ به‌ویژه به فرانسه که سیاست‌هایی فی‌البداهه را بر پایه شرایط گذرا و خلق‌وخوی دولتمردانش طراحی می‌کند و سپس از آن‌ها عقب می‌نشیند. چنان‌که دفعه پیشین نیز هنگامی که از یونان در برابر ترکیه حمایت کرد، پس از اقدام آمریکا عقب‌نشینی نمود. از این‌رو تهدیدهای یونان همواره در چارچوبی مهارشده و معین باقی می‌ماند؛ زیرا تاب رویارویی نظامی با ترکیه را ندارد و یونانیان از ترکان در هراسند. اگر حاکمان ترکیه از اراده‌ای راسخ، مستقل، شجاعانه و مخلصانه برخوردار بودند، بدان‌سان که فاتحان عثمانی همچون سلطان محمد فاتح و سلیمان قانونی بودند، برمی‌خاستند و این جزایر را تحت سیطره خود درمی‌آوردند.

آمریکا یونان را در هر شرایط سیاسی رها نخواهد کرد؛ چراکه این کشور، سرزمینی غربی و هم‌مرز بلاواسطه سرزمین‌های اسلامی در شرق مدیترانه است و پایگاهی بنیادین برای غرب به شمار می‌رود. آمریکا حضور نظامی خود را در این جزایر تقویت می‌کند تا در صورت دگرگونی شرایط سیاسی در ترکیه، امری که واشنگتن را در زمان تعطیلی پایگاه‌ها و خروج سربازانش از ترکیه به آن نیاز دارد، این جزایر پایگاهی جایگزین باشند. آمریکا از این رخداد در هراس است؛ زیرا مردم ترکیه مسلمانند و در میان آنان مخلصانی حضور دارند که برای تحولی بنیادین و برپایی دومین خلافت راشده بر منهج نبوت مجاهدت می‌کنند.

به سوی راه‌حلی راستین و درمانی ریشه‌ای برای بحران‌های اقتصادی

راه‌حل راستین و درمان ریشه‌ای بحران اقتصادی با پایان بخشیدن قطعی، برگشت‌ناپذیر و نهایی به ربا، بازسازی اعتماد به پول، بازگرداندن انضباط به نظام بدهی، قرار دادن مجدد اقتصاد مالی در خدمت اقتصاد واقعی و بازگشت طلا و نقره به عنوان پول فی‌نفسه یا اسکناس‌های با پشتوانه کامل طلا و نقره و یا سندی که نمایانگر نسبت مشخصی از این دو فلز باشد، آغاز می‌گردد. از این چشم‌انداز می‌گوییم که هیچ قدرتی جز دولت خلافت که به اذن الله سبحانه‌وتعالی به زودی برپا خواهد گشت، یارای برداشتن چنین گامی را نخواهد داشت؛ چراکه دادوستد بر پایه طلا و نقره امری حتمی و گریزناپذیر است، زیرا حکمی شرعی و واجب‌الاجراست. گذشته از آنکه بسیاری از ابزارهای نظام سرمایه‌داری از منظر شرع حرام شمرده می‌شوند، نظیر ربا، انحصارطلبی (احتکار)، غرر (معاملات مجهول و فریب‌کارانه) و غیر آن.

بر همین اساس، تلاش برای برپایی دومین دولت خلافت راشده بر منهج نبوت یک فریضه است؛ برپایی آن واجبی شرعی بر گردن تک‌تک مسلمانان تا زمان تحقق آن به شمار می‌رود؛ چراکه تنها این دولت است که امت را از این تاریکی‌ها به سوی عدل و نور اسلام رهنمون خواهد ساخت.

ای مسلمانان! ما باید اسلام را به صورت کامل و همه‌جانبه به اجرا درآوریم و شیوه زیست ما بر پایه آن استوار گردد؛ ما مکلف به اجرای آنیم و بار این مسئولیت از دوش ما برداشته نخواهد شد مگر آنکه اسلام شالوده بنیادین زندگی ما باشد؛ الله سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ» «آیا نمی‌بینند که در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند؟ باز هم توبه نمی‌کنند و پند نمی‌گیرند!».

جنگ آمریکا و ایران؛ میان قدرتی سرکش و نیرویی نوظهور

استاد سالم ابو سبیتان

جنگ کنونی در پهنه گیتی، نبردی است در برابر قدرتی سرکش و متکبر در عدد و تجهیزات خویش؛ قدرتی مجهز به فناوری‌های پیشرفته، برتری هوایی مطلق، نیروی دریایی عظیم و بی‌همتا، توان زمینی از حیث شمار نیرو و پشتیبانی لجستیکی فراتر از تصور و پایگاه‌های نظامی مستقر در سراسر کره زمین؛ قدرتی که دولت‌های نیرومند بسیاری در مدار آن می‌چرخند و به خدمتش کمر بسته‌اند و حکومت‌های زبون و فرمانبُرداری که حیاتشان صرفاً در خدمتگزاری به آن خلاصه شده است.

این قدرت سرکش در خاکی فرسنگ‌ها دورتر از خانه خود می‌جنگد؛ عمق استراتژیک و خاستگاه اصلی‌اش، خاک آمریکا، را از دسترسی دشمنان مصون داشته و با اقیانوس‌ها، فواصل جغرافیایی، قدرت بازدارندگی هسته‌ای و سامانه‌های مهیب آن و ماهواره‌هایی که وجب به وجب زمین را می‌پایند، در کنار مخوف‌ترین و نیرومندترین دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی جهان، حراست می‌شود.

در برابر تصویری سهمگین از این پیکره نظامی طغیان‌گر که رهبران سیاسی‌اش در ارزیابی محاسبات ایران دچار خطایی بنیادین گشته‌اند، کشوری قرار دارد که از حیث سازوبرگ، شمار نیرو، امکانات مادی و زیرساخت‌های فرسوده در قیاس با آن رقیب، کالبدی خرد و محدود به شمار می‌رود. با این همه، درست در همین نقطه است که سنت و وعده نافذ الهی جلوه‌گر می‌شود تا صحنه را در افقی فراخ‌تر و عمیق‌تر بازتعریف کند؛ همانا ملک و پادشاهی تنها از آن اللّه سبحانه‌وتعالی است؛ از هر کس بخواهد و در هر زمان اراده فرماید آن را بازپس می‌ستاند، حتی اگر بزرگ‌ترین و برترین قدرت روی زمین نظیر آمریکا باشد و حکومت و عزت را به هر که خواهد و در هر زمان به قدرتی فروتر از آن ارزانی می‌دارد، حتی اگر اسباب مادی و ظاهری آن به کلی نایاب باشد.

آنچه امروز از فروپاشی امپراتوری‌ها طی پنجاه سال گذشته به چشم خویش دیده‌ایم، آدمی را به تأمل و عبرت وامی‌دارد؛ امپراتوری‌های بریتانیا، فرانسه و شوروی پس از آنکه نفوذشان در خاور و باختر گیتی گسترده شد، ملت‌ها را به بردگی کشیدند و بی‌رحمانه تمام ثروت‌هایشان را به یغما بردند، سرانجام فروریختند و سرنگون شدند؛ آن هم بدون آنکه نبردی مستقیم و نظامی عامل شکست نهایی‌شان باشد، بلکه شکفت‌انگیز فروپاشیدند و از آن هیمنه، جز نام اصلی و محدودشان بر جای نماند: فرانسه، بریتانیا و روسیه.

چنانچه نگاهی ژرف و دقیق به دلایل زوال آن‌ها بیفکنیم درمی‌یابیم که سقوطشان صرفاً یک شکست نظامی به معنای مرسوم نبود؛ بلکه برآیندی از تلاقی عوامل درونی و بحران‌های فراگیر با ایستادگی ملت‌ها بود که همچون آخرین کاه، کمر شتر استعمار را شکست و به طومار اقتدارشان پایان بخشید.

این عوامل را باید با دیده‌ای بی‌طرفانه و ژرف به نظاره نشست، که عبارتند از:

- گسترش و دست‌اندازی‌های استعماری
- فسادانگیزی در زمین و به بردگی کشیدن ملت‌ها
- غارت ثروت‌های ملت‌های دربند، گرسنگی دادن و خوار ساختن آنان
- درگیری و منازعه این امپراتوری‌ها و توطئه‌چینی علیه یکدیگر
- تباهی و فساد مبنا و ایدئولوژی بنیادین آن‌ها که بر پایه منفعت‌طلبی و فساد استوار است
- استکبار در زمین و فرورفتن در گرداب کبر که با سنت‌های جاری آفرینش در تضاد است؛ چه، هر که با اللّه سبحانه‌وتعالی در کبریا و عظمتش به ستیز برخیزد، پروردگار پشت او را درهم خواهد شکست

- غیاب کامل عدالت در ساختار این امپراتوری‌ها

از همین رو، امپراتوری‌های پیشین امروزه صرفاً برای بقای خود دست‌وپا می‌زنند؛ چراکه با تمام وجود حس کرده‌اند فنا و نابودی‌شان گریزدست‌نیافتنی و حتمی است.

آمریکا پدیده‌ای نوظهور و جدا از پیشینیان خویش نیست؛ پس از آنکه کارش در قلب اقیانوس‌ها استوار گشت و میلیون‌ها تن از بومیان امیل قاره آمریکا را به خاک و خون کشید و یاد آنان را به فولکلور و میراثی موزه‌ای بدل ساخت، به پهنه گیتی پای نهاد. جنگ جهانی دوم که بدان سوق داده شد فرصت تاریخی آمریکا بود و بدین‌سان به عنوان امپراتوری چهارم قد علم کرد و جهان را میان خود و اتحاد جماهیر شوروی بخشید؛ آن دو بر سر برچیدن بساط امپراتوری‌های پیشین و در رأس آن‌ها بریتانیای کبیر و فرانسه کبیر، هم‌پیمان شدند. پس از محدود ساختن حضور آن دو قدرت، آمریکا با طرح‌ها و دسیسه‌های خود به شوروی تاخت؛ امری که ورشکستگی مبنای کمونیستی و ناتوانی آن در ارائه پاسخی به نیازهای ملت‌های زیر یوغ خویش، آن را تسریع کرد. بدین ترتیب، این امپراتوری فروریخت، از جغرافیای سیاسی جهان محو شد و رو به افول نهاد تا به روسیه امروزین مبدل گشت؛ کشوری که اکنون حتی توانایی دفاع از پایتخت خود، مسکو و مرزهای سرزمین خویش را نیز ندارد.

سرنوشتی که بر سر پیشینیان آمد، هرگز مایه عبرت برای واپسین امپراتوری جهان یعنی آمریکا نگشت و از این رخدادها درسی نیاموخت؛ بلکه بر غرور و سرکشی آن در زمین، مکیدن شیره جان ملت‌ها، تهیدست ساختن آنان و سرمستی از گرسنگی توده‌ها افزود. طغیان آن بدان حد رسید که کشتار ملت‌ها و ویران ساختن کشورها را امری طبیعی و ناگزیر شمرد؛ همان بود که ویتنام را با خاک یکسان کرد، ژاپن را آماج جنگ‌افزارهای هسته‌ای ساخت و افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، یمن، لبنان و ایران را به کام ویرانی کشاند و همچنان در سرمستی گمراهی، سرکشی و تباهی در زمین فرو رفته است. یکتازی و قدرت مفرط و استکباری‌اش، چشمان او را از دیدن سنت‌های الهی که پیشینیانش را به کام هلاکت فرستاد کور ساخته است؛ غافل از اینکه همان سنت‌ها دقیقاً همان سرنوشت را برای آمریکا رقم خواهند زد.

آمریکا از درون تهی گشته و به سان خانه عنکبوت درآمده است و همانا اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است. بسیاری از خردمندان و اندیشمندان آمریکا این واقعیت را دریافته‌اند و هم‌اینک زوال و فروپاشی آن را توصیف می‌کنند؛ اما سرمستی قدرت، کبریا و هراس دیگران از هیبت ظاهری‌اش، سبب شده است تا از دیدن ذلت، فرسودگی و آنچه در درونش از فروپاشی اجتماعی، انحطاط اخلاقی بی‌سابقه، فقر، گرسنگی، بحران‌ها و کوه بدهی‌های فراتر از ۴۰ تریلیون دلار که بازپرداخت آن ناممکن است، نابینا بماند.

اما این کوری درمانی ندارد و این سقوط را هیچ بازگشتی نخواهد بود؛ از همین رو، آمریکا چه بخواهد و چه نخواهد، چه خشنود باشد و چه ناخشنود، محکوم به فروپاشی درونی و عقب‌نشینی از صحنه جهانی است؛ چراکه با سنت‌های لایتغیر الهی در قبال سرکشان، ستمگران، خودکامگان و مفسدان در زمین درافتاده است و از درگاه اللّه سبحانه‌وتعالی بلندمرتبه و توانا مسلمت داریم که شاهد لحظه سقوط بزرگ و لرزاننده آن باشیم و این امر به دست ما محقق گردد: «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» «و در آن روز مؤمنان به نصرت و یاری اللّه شادمان می‌شوند؛ هر که را بخواهد یاری می‌بخشد و اوست شکست‌ناپذیر و مهربان».

امت را کثرت گویندگان و خطیبان از اسلام برنمی‌انگیزد، بلکه کسانی برمی‌خیزانند که دل‌هایشان از اسلام آکنده گشته است

مسلمان به حقیقت ایمان نائل نمی‌آید آن‌گاه که صرفاً اسما و صفات نیکوی الهی را بشناسد، بلکه زمانی به آن می‌رسد که آثار این نام‌ها را در متن زندگی خویش به نظاره بنشیند؛ آن‌سان که در سخن‌ها دلش به «رحمان» پیوند خورد، هنگام تقدیر الهی به «حکیم» انس گیرد، در کاستی‌ها و کوتاهی‌ها به «کریم» امید بندد و در بلا و آزمون به «عدل» آرامش یابد.

در چنین جایگاهی است که عقیده از واژگانی آبرشده به حیاتی تپنده و از داده‌هایی پراکنده به احساسی پیوسته بدل می‌گردد که فکر را جهت می‌بخشد، رفتار را راهبری می‌کند و گام‌ها را استوار می‌سازد.

از این‌رو، امت را فزونی کسانی که از اسلام دم می‌زنند برنمی‌انگیزد، بلکه مردان و زنانی برمی‌خیزانند که دل‌هایشان لبریز از اسلام شده است؛ تا آنجا که اسلام به احساسی مبدل گشته که بر فکرهایشان فرمان می‌راند، ترازویی که حیات را با آن می‌سنجند و نوری که در پرتو آن در میان مردمان گام برمی‌دارند.

چه بسیار نیازمندیم در این روزگار به ایمانی که با دگرگونی روزگار دگرگون نشود، در برابر فریبندگی‌ها سستی نپذیرد و در برابر محنت‌ها درهم نشکند؛ چراکه این ایمان به اللّه سبحانه‌وتعالی پیوسته است، پیوند جان با پروردگارش، نه پیوند حافظه با آموخته‌هایش. پس هرگاه مؤمن بدین مرتبه رسد، قرآن بهار قلبش، عبادت مایه آرامشش و اسلام سراسر حیاتش می‌گردد، نه پاره‌ای از زندگی‌اش.

در این نقطه است که کاروان خلافت و جانشینی راستین در زمین آغاز می‌شود؛ چراکه اللّه سبحانه‌وتعالی امتی را که دینش را تنها با زبان پاس می‌دارد جانشین زمین نمی‌سازد، بلکه امتی را بر مسند خلافت می‌نشاند که ایمان در رگ‌وریشه‌اش جریان یافته باشد؛ تا که حرکت درآید، در راهش جانبازی کند و بر سختی‌هایش شکیبایی ورزد، تا آنکه اسلام به روحی بدل گردد که با آن نفس می‌کشد و پیامی که آن را به سوی مردمان به ارمغان می‌برد.

زمان آن فرارسیده است که امت عمق عناصر قدرت و تأثیرگذاری خویش را دریابد

بحرانستی زمان آن فرارسیده است که امت ژرفا و اندازه عناصر قدرت و تاثیرگذاری خویش را دریابد و از یوغ اسارت و وابستگی که سرنوشتش را در گرو تصمیمات و کشمکش‌های قدرت‌های بزرگ نهاده است، رهایی یابد.

سرزمین‌های ما صرفاً آوردگاهی برای رقابت دولت‌ها نیست، بلکه قلب تپنده جهان، چهارراه بازرگانی بین‌المللی و شاهراه دریانوردی است که ثروت‌ها و اقتصادهای ملت‌ها از گذرگاه‌های آن عبور می‌کند.

امتی که بر تنگه‌ها، دریاها و گذرگاه‌های راهبردی که بخش بزرگی از بازرگانی جهان از آن‌ها می‌گذرد، تسلط دارد، هرگز شایسته نیست نظاره‌گر دیگرانی باشد که آینده‌اش را ترسیم می‌کنند و سرنوشتش را رقم می‌زنند؛ چه، قدرت همواره تنها در در اختیار داشتن سلاح خلاصه نمی‌شود، بلکه در گرو برخورداری از اراده، حاکمیت و بهره‌برداری شایسته از موقعیت، ثروت و توانمندی‌هاست.

از این‌رو، بازپس‌گیری تصمیم‌گیری مستقل و برپایی توان اقتصادی و سیاسی، دیگر تجملی فکری یا شعاری احساسی نیست، بلکه ضرورتی وجودی برای حراست از سرزمین‌ها و پاسداری از کرامت به شمار می‌رود. پس اگر دولت‌های بزرگ به سبب اهمیت راهبردی بلاد ما، بر سر گسترش نفوذ در آن به رقابت برمی‌خیزند، بر فرزندان ما سزاوارتر است که در بازستاندن جایگاه تمدنی خویش که عزت و کرامتشان در آن نهفته است، از یکدیگر پیشی گیرند.

در آن هنگام، ما دیگر صرفاً عددی در معادلات دیگران نخواهیم بود، بلکه عاملی تعیین‌کننده خواهیم شد که رخدادها را رقم می‌زند و موازنه‌های جهان را دگرگون می‌سازد؛ بدان‌گونه که در صفحات تاریخ، در آن روزگار که عنان کار خویش را در دست داشت و ارزش مقدرات و جایگاه‌های بی‌همتای پهنه خویش را بر روی زمین به نیکی می‌شناخت، جریان داشت.

در آستانه زایش نظم نوین؛ جهان آبستن کدامین تحول است؟

مهندس وسام الاطرش

رویارویی با ایران آشکار ساخت که موازنه قدرت در جهان دیگر تنها با ارقام و آمارها سنجیده نمی‌شود؛ چه آنکه قدرتی برخوردار از بزرگ‌ترین ارتش‌ها، مدرن‌ترین جنگ‌افزارها، پهناورترین پایگاه‌های نظامی و گسترده‌ترین شبکه‌های هم‌پیمانی، بسا به سقفی بازدارنده می‌رسد که عبور از آن برایش ناممکن است. آمریکا در این رویارویی، مرزهای توانایی خویش را در تبدیل برتری نظامی و فنی به دستاوردی تعیین‌کننده در ساحت سیاسی یا نظامی بازشناخت.

افزون بر این، مؤلفه قدرت دیگر در مرزهای سنتی ارتش‌ها و اقتصادها محصور نمانده، بلکه به پهنه فناوری، ریزتراشه‌ها، هوش مصنوعی، انرژی، کلان‌داده‌ها، زنجیره‌های تأمین و توان اثرگذاری بر قواعد حاکم بر این جهان لرزان امتداد یافته است. از این‌رو، آنچه در جریان است بر خلاف پندار رایج، جابه‌جایی صرف نفوذ میان قدرت‌ها نیست، بلکه لرزه‌ای بنیادین بر سراپای ساختار نظام بین‌الملل است؛ نقطه‌ای که در آن، توان سازوکارهای کهن برای مهار بحران‌ها رو به افول نهاده و هم‌زمان خطوط نظم جایگزین هنوز به کمال ترسیم نگشته است. درست در همین نقطه است که تعبیر «آستانه زایش نظم نوین» حقیقت خود را بازمی‌یابد؛ مرحله‌ای که در آن ساختاری فرسوده فروپاشیده و در بستر این آشفتگی، نطفه واقعیتی دیگر بسته می‌شود، بی‌آنکه سیمای نظم فردا هنوز آشکار شده باشد.

در سازمان ملل متحد، کشورها درون نهادی گردهم می‌آیند که برای جهان پس از جنگ جهانی دوم پی‌ریزی شده بود، در حالی که همین نهاد اینک با پرسش‌هایی بنیادین پیرامون میزان توانمندی‌اش در برخورد با بحران‌های جهانی پیچیده‌تر و کنش‌هایی فرودست آستانه درگیری‌های مسلحانه روبه‌روست. در واشنگتن و پکن، رقابت بر سر بازرگانی، فناوری، زنجیره‌های تأمین، نیمه‌هادی‌ها و هوش مصنوعی بی وقفه تداوم دارد؛ نبردی که از تصاحب بازارها فراتر رفته و به بازنویسی قواعد آینده چشم دوخته است و در این میان، رئیس‌جمهور چین از قلب واشنگتن ندا درمی‌دهد که آمریکا و چین باید شریک یکدیگر باشند نه رقیب هم.

در اروپا، هراس‌ها و پرسش‌ها پیرامون امنیت، انرژی، خودمختاری راهبردی و جایگاه این قاره در میان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه در برابر موج تهدیدهای ترکیبی روسیه رو به فزونی دارد. در میدان تکنولوژی نیز فناوری از یک بخش اقتصادی صرف فراتر رفته و به رکنی از امنیت، حاکمیت و نفوذ بین‌المللی بدل شده است. اما در باب حاکمان مسلمان، شایسته‌ترین و به‌اصطلاح معتدل‌ترین آنان کسی است که بر مصائب فلسطین اشک تمساح می‌ریزد و از سکوت نظام بین‌الملل گلایه می‌کند، در حالی که خود در این جنایت دست دارد و شریک جرم است وگرنه مگر آزادی مسجدالاقصی از رهگذر دست‌به‌دامن شدن به آستان سازمان ملل می‌گذرد؟

تمامی این صحنه‌ها در نگاه نخست جدا از یکدیگر به نظر می‌رسند، اما در برآیند کلی خود پرده از این واقعیت برمی‌دارند که نظام بین‌الملل دیگر برای مهار منازعات یا تحدید دامنه آن‌ها توانا نیست و نهادهای آن دیگر توانایی پاسداری از قواعدی را که بر پایه آن بنا شده بودند ندارند؛ به‌ویژه پس از آنکه جنگ‌ها و قانون‌شکنی‌ها به‌ویژه در غزه شکاف عمیق میان آنچه در میثاق‌هایش مکتوب گشته و آنچه نهادهایش در میدان عمل قادر به انجام آنند را آشکار ساخت. از درون این اعماق تناقض، فریادهای بازنگری و تلاش برای نجات به آسمان برخاسته است، در حالی که شکاف از توان رفوگر فراتر رفته و دیدگان ملت‌ها در انتظار مولودی نوین و نظمی بین‌المللی و جایگزین که هنوز سیمایش پدیدار نگشته، به دوردست‌ها دوخته شده است. با این همه، تردیدی نیست که تمامی بشریت امروز بیش از هر زمان تشنه نظمی امن‌تر، عادلانه‌تر و توانمندتر برای ایستادگی در برابر ظلم و استکبار است؛ نظمی پیراسته از نظام سرمایه‌داری و بحران‌ها و فجایع برخاسته از آن، که پیامدهایش دیگر به یک جامعه یا یک دولت محدود نمی‌ماند، بلکه به باری سنگین بر دوش سراسر کره خاکی بدل گشته است.

از آنجا که دولت‌ها اساساً بر پایه فکرها استوار می‌گردند، قدرت راستین از توانایی پی‌ریزی قواعد و معیارهایی آغاز می‌شود که رفتار کشورها و داد‌وستدهای بین‌المللی بر مدار آن سامان می‌یابد و از توان اثرگذاری بر سیاست بین‌الملل بر بنیاد ایده‌ای اصولی و مبتنی بر کرامت و انسانیت انسان سرچشمه می‌گیرد.

در اینجا درمی‌یابیم که قدرت‌های بزرگ، در ورطه ورشکستگی فکری و سرگشتگی تمدنی دست‌وپا می‌زنند؛ بحرانی که آنان را در سنگر موازنه منفی سیاسی زمین‌گیر ساخته است، تا بدان‌جا که همگان می‌کوشند توان خویش را از افول قدرت دیگری به دست آورند. بدین‌سان، هماوردی میان قدرت‌های بزرگ امروز تنها رقابتی بر سر نفوذ نیست، بلکه نبردی است بر سر آنکه چه کسی توانایی مهندسی و ساماندهی زیست‌بومی را دارد که جهان فردا در چارچوب آن به حرکت درخواهد آمد.

اما درد زایمان تنها میان دولت‌های بزرگ رخ نمی‌دهد، بلکه در تاروپود و بن‌مایه جهان جریان دارد. هرچند دولت‌ها هنوز بازیگر اصلی به شمار می‌روند، اما غول‌های فناوری اینک از توانمندی‌هایی فرامرزی برخوردار گشته‌اند؛ قدرتی که از سرمایه، شبکه‌های مالی بین‌المللی، انحصار دانش، داده‌ها و زیرساخت‌های دیجیتال و پیوندهایشان با کانون‌های قدرت سیاسی و امنیتی از جمله شبکه‌های نفوذ مرتبط با رژیم یهود و جنبش صهیونیسم سرچشمه می‌گیرد؛ پیوندی که به برخی از آن‌ها توان عبور از مرزها و گریز از ابزارهای نظارتی دولت‌های ضعیف‌تر را می‌بخشد.

اقتصاد جهانی گرچه همچنان به هم تنیده است، اما زنجیره‌های تأمین به بخشی از محاسبات راهبردی بدل شده‌اند؛ فناوری با سرعتی فراتر از توان نهادهای سیاسی در قانون‌گذاری به پیش می‌تازد و نهادهای بین‌المللی هرچند همچنان پابرجایند، اما اصولی که بر پایه آن بنا شدند دیگر به‌تنهایی تاب مهار این دگرگونی‌های نوین را ندارند.

بدین‌گونه سنت و تجدد در نقطه‌ای واحد همزیستی می‌کنند: نهادهای قرن بیستم در کنار ابزارهای قرن بیست و یکم؛ دولت‌های دارای حاکمیت ملی در مجاورت قدرت‌های اقتصادی و فناورانه فرامرزی و قوانین فرسوده در تقابل با جنگ‌های ترکیبی و موازنه‌های قدرتی که پیوسته دگرگون می‌شوند. با این همه، اگر این همان درد زایمانی است که جهان با تمام توشش و فروپاشی ارزش‌های انسانی تجربه می‌کند، کدامین مولود از رحم این رنج زاده خواهد شد؟

در این نقطه، مسئله صرفاً بازتوزیع موازنه قدرت میان آمریکا، چین، اروپا یا جز آن در چارچوب مبنای سرمایه‌داری نیست، بلکه پرسشی بس ژرف‌تر است: آیا نظمی نوین زاده خواهد شد که تمامی جلوه‌های استثمار انسان و شیوه‌های ویرانی سازمان‌یافته جوامع و ارزش‌های انسانی را بزداید و تصویری بنیادین و متفاوت از قدرت، حاکمیت و وحدت پی افکند؟

در این چشم‌انداز تاریک، امت اسلامی را پاره‌ای اصیل در فرآیند پیدایش آن جایگزین تمدنی می‌یابیم که بشریت در انتظار آن است؛ امری که عقیده امت بر آن حکم می‌کند. امتی که زیر بار واقعیت پاره‌پاره‌اش رنج می‌کشد و پیامدهای سلب نقش پیشوایی، جایگاه پیشتازی و منزلت تمدنی خویش را سپری می‌کند، اما به نصرت الهی وعده داده شده و در اعماق جان خویش بن‌مایه‌های خیزش و احیای آن نقش تاریخی و تمدن‌ساز را به همراه دارد.

امتی که یک قرن پیش پیکره سیاسی فراگیر خویش را از دست داد و سپس در میان ساختارهایی پوشالی، مرزهایی موهوم و طرح‌های سیاسی پراکنده و متناقض پاره‌پاره شد، هرگز موجودیت تمدنی و پیوند اعتقادی جامع خویش را وانهاد، بلکه همواره بر انباشت آگاهی افزود تا به یک پرسش پاسخ دهد: امت چگونه وحدت، اراده و جایگاه ازدست‌رفته خویش را بازمی‌یابد؟ پاسخ هرگز در وصله‌پینه کردن نظام سرمایه‌داری و جایگزینی وابستگی با وابستگی دیگر نیست، بلکه در بازسازی پیکره سیاسی فراگیری نهفته است که بر اسلام استوار گردد، مسلمانان را زیر لوای رهبری واحد گرد آورد و با چنگ زدن به دین و تمسک استوار به سنت رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم پیش رود و اینجاست که مفهوم درد زایمان به کمال می‌رسد.

اگر زایمان بدان معناست که واقعیتی کهن به فرجام و ناتوانی رسیده و عناصر واقعیتی نوین در حال تکوین است، مولود در باور اهل بصیرت، همان بشارت و وعده الهی است: خلافتی راشده بر منهج نبوت که جایگاهی اثرگذار در جهان خواهد داشت، نه صرفاً گستره‌ای که قدرت‌های بزرگ بر سر آن به رقابت برخیزند. شاید این رنج به درازا کشد و تلاش‌ها برای ولادت با دشواری روبه‌رو گردد، اما حقیقت تردیدناپذیر این است که جهان امروز دیگر به گذشته بازنمی‌گردد؛ مفهوم قدرت خود در حال دگرگونی بنیادین است و تمامی نهادها، قواعد و هم‌پیمانی‌های برخاسته از سرمایه‌داری در بنیان‌های شکننده خویش تهدید می‌شوند.

این همان کابوسی است که غرب بیش از هر زمان از آن در هراس است؛ از این‌رو بر دردندگی و توحش خویش افزوده تا از طوفان خیزش امت جلوگیری کند، چراکه با تمام وجود می‌نزدیک ظهور این مولود پی برده است.

در پایان: این برهه، فصلی متمایز میان واقعیتی رو به احتضار و واقعیتی است که به اذن اللّه سبحانه‌وتعالی به زودی زاده خواهد شد و جهان امروز در این خط فاصل ایستاده است. امتی که پنداشتند با انهدام پیکره سیاسی‌اش نقش تاریخی‌اش پایان یافته، تا آن زمان که کتاب پروردگارش در دستان اوست و تا هنگامی که مردانی مخلص پرچم دعوت برای ازسرگیری شیوه زیست اسلامی را بر دوش دارند، زنده و حاضر خواهد ماند: «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ».

اگر امت اسلام را تراوزی خویش نسازد، افکار دیگران تراوزی آن خواهد شد

امت اسلامی اگر خود در امور خویش لب به سخن نگشاید، دیگران درباره شئون آن سخن خواهند گفت و اگر خود حامل طرح و آرمان خویش نباشد، دیگران طرح‌های خود را بر آن تحمیل خواهند کرد و اگر اسلام را تراوزی خود قرار ندهد، افکار و اندیشه‌های بیگانگان تراوزی سنجش آن خواهد شد.

پس ای فرزندان امت اسلام! اسلام را دنبالەرو روزگار خویش مسازید، بلکه روزگارتان را پیرو تراوزی اسلام گردانید و مپرسید چگونه اسلام را با هر آنچه از سوی غرب کافر و استعمارگر می‌آید سازگار کنیم، بلکه بپرسید چگونه شیوه زندگی خویش را به سوی اسلام بازگردانیم؟

چه بسیار نیازمند است امت شما امروز بدان‌که آگاهی، اعتقاد به دین، هویت و وحدت خویش را در رویارویی با ستم، وابستگی، استبداد، غارت و غربزدگی، اسلام را چراغ راه خود قرار دهد؛ اللّه سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: «وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «و هر کس جز اسلام، آیینی برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان‌کاران است».

بار الها! امت را به گونه‌ای شایسته و زیبا به دینت بازگردان و ژرف‌اندیشی در دین، بصیرت در شناخت واقعیت‌ها و استواری بر مدار حق را روزی‌اش فرما و دادگری را در میانش برپا دار، کلامش را بر محور اسلام یگانه ساز و آن را امتی بگردان که رسالت اسلام را به سوی جهانیان بر دوش می‌کشد.